

نقد اجتماعی در مصیبت‌نامه عطار

فرح سرباز برازنده^۱

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دبیر آموزش و پرورش ناحیه یک اردبیل

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۸

چکیده

هدف از این تحقیق نقد اجتماعی در مصیبت‌نامه عطار بود. بررسی میزان آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن ششم و هفتم و نقد اوضاع اجتماعی آن عصر در مهم‌ترین اثر عطار «مصیبت‌نامه» می‌باشد. فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری، عارف و منتقد برتر جامعه ایرانی با گذشت هفت قرن، هنوز هم مورد توجه اهل ادب است. آسیب‌های اجتماعی، بی‌نظمی‌ها، اختلال‌ها و انحراف‌ها موضوعی است که در همه زمان‌ها، افراد جامعه، با آنها درگیر بوده‌اند، این مسائل از دید عطار هم پنهان نمانده و در مثنوی مصیبت‌نامه به آن پرداخته است. عطار برای بیان ناهنجاری‌های اجتماعی، با طنز که دیدگاهی اجتماعی و

1. Email: farah_barazandeh@Yahoo.com

انتقادی است. مردم را از پیامدهای آن آگاه ساخته است. وی با طرح ارزش‌های حاکم بر جامعه، برای حفظ فرهنگ و هویت ملی ایران تلاش می‌کرد و خود را از مردم عادی جامعه می‌دانست و با زبان قشرهای مختلف جامعه، در قالب حکایات سخن گفته است. مطالعه‌ی آثار عطار از این زاویه دیدگاه، به حرکت و پویایی جامعه از لحاظ همدردی و آگاه‌سازی مردم کمک می‌کند.

کلید واژه: نقد اجتماعی، مصیبت‌نامه، عطار

مقدمه

عطار به علت ارتباط شغلی، از مشکلات مردم بیشتر آگاه بود و هرگاه نارسایی در بین احاد مختلف جامعه می‌دید، انتقاد خود را با زبان شعر انعکاس می‌داد. در حقیقت عطار دنیای آرمانی خود را در درون خود می‌یافت و در محیط زندگی خود از نابسامانی‌های اجتماعی و ظلم و ستم‌های زمانش، انتقاد می‌کرد.

«او در مثنوی مصیبت‌نامه برای مبارزه با نیروهای مخرب جامعه از شخصیت‌های محوری استفاده کرده است از جمله؛ می‌توان به شخصیت دیوانه یا مجنون اشاره کرد که تحت عنوان عقلای مجانین از آنان یاد می‌کنند.» (ابو ترابی، ۱۳۹۱: ۳)

عطار برای بیان موضوعی که نمی‌تواند از زبان خود مطرح کند از این افراد استفاده کرده است تا مورد قبول عام و خاص باشد چون کسی نسبت به سخنان این افراد حساسیتی نشان نمی‌داد. آواز ابزار زبانی «طنزاجتماعی» نیز استفاده کرده است و با این که سخنان او سبب خنده می‌شود دارای درون مایه‌ی انتقادی هم هست و به لحاظ فراوانی سخنانی از این دست، از دیگر شاعران متمایز است.

اهمیت و ضرورت انجام این تحقیق در نقد اجتماعی عصر عطار است. با مطالعه‌ی این مقاله، می‌توان با اوضاع اجتماعی عصر شاعر آشنا شد. برای این منظور، باید مفهوم نقد اجتماعی و اوضاع اجتماعی آن روزگار را بررسی کنیم.

نقد

«چنانچه مشهود است کلمه نقد در لغت به معنی بهین چیزی را برگزیدن است تا به قول اهل لغت سره را از ناسره باز شناسند.

بعضی از منتقدان، در نقد آثار ادبی پرداختن به مبانی اجتماعی را لازم می‌دانند. تحقیق درباره‌ی نحوه‌ی ارتباط ادبیات با جامعه موضوع نقادی این دسته از اهل نقد است. شک نیست که محیط ادبی از تأثیر محیط اجتماعی بر کنار نخواهد بود. افکار، عقاید، ذوق‌ها و اندیشه‌ها تابع احوال اجتماعی هستند. در روش «نقد اجتماعی» تأثیری که ادبیات در جامعه دارد و نیز تأثیری که جامعه در آثار ادبی دارد مورد مطالعه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در نزد آن دسته از نقادانی که به دنبال این شیوه رفته‌اند از آداب، رسوم و عقاید و نهضت‌هایی که در آثار ادبی انعکاس یافته‌اند و خود نیز گاه تا حدی مولود و مخلوق آثار ادبی در جامعه هستند سخن می‌رود. البته قریحه‌ی شاعر و نویسنده و ذوق و تمایلات فردی و شخصی او قوی‌ترین عامل در ایجاد آثار ادبی محسوب می‌شود اما در هر عصر شاعر و نویسنده با خوانندگان و خریداران خاصی سروکار پیدا می‌کند و گاه اتفاق می‌افتد که برای ارضای پسندها و سلیقه‌های مردم ناچار شود ذوق و پسند خود را به کلی به کناری نهد و از تمایلات عامه پیروی کند.» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۲-۴۱)

حال اگر به اوضاع اجتماعی عصر عطار و جهان آرمانی او دقت کنیم، متوجه می‌شویم که بین آرمانهای عطار و واقعیت‌های عصر او فاصله‌ی زیادی وجود دارد. عطار یک شاعر عارف است و در رسالت شاعری‌اش کوتاهی نمی‌کند. او ضمن تعالیم عرفانی و اخلاقی‌اش، هر جا که مجال می‌یابد از گروه‌هایی که برخلاف جهان آرمانی او حرکت می‌کنند به شدت انتقاد می‌کند. البته شیوه‌ی انتقاد به شرایط جامعه، روحیه‌ی مردم و حاکمان عصر و شرایط دیگر بستگی دارد. پند و اندرز اعتراض گونه‌ی بی‌حکمان عصر، نوعی مبارزه‌ی مستقیم است که گاهی از طریق داستان حیوانات^۱ و قصه‌گویی و داستان‌پردازی و طنز مطرح می‌شود.

«مصیبت‌نامه یکی از مثنوی‌های عطار است که در بحر رمل مسدس محذوف^۲ سروده شده است. وی، کتاب مصیبت‌نامه را در چهل مقاله به رشته‌ی تحریر درآورده است. در نظر اکثر پژوهشگران، مصیبت‌نامه پس از مثنوی منطق الطیر ارزشمندترین اثر عرفانی شیخ فرزانه است. مصیبت‌نامه حدود هفت‌هزار و پانصد بیت شعر دارد که عطار آن را با تحمیدیه و سپاس و ستایش از خدا آغاز می‌کند. پس از آن به نعت رسول اکرم (ص) و معراج آن بزرگوار می‌پردازد؛ آنگاه نوبت به مدح چهار یار رسول خدا و منقبت حسنین (ع) می‌رسد.

1. Fabel

۲. در اصطلاح علم عروض، رمل بحر از اوزان عروضی است که از تکرار رکن «فاعلاتن» ساخته می‌شود. رمل از ریشه‌ی رملان به معنی نوعی از سرعت شتر است. بحر رمل مسدس محذوف از تکرار رکن‌های فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلان به دست می‌آید.

قهرمان اصلی مثنوی مصیبت‌نامه «سالک فکرت» است که در جست و جوی معرفت و شناخت حقیقی شروع به پرسش از تمام کائنات می‌کند و هرچه پیش می‌رود شناخت کامل‌تری می‌یابد.» (بادکوبه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۳۰-۲۲۸)

«عطار حتی با شوخی و مزاح و مطایبه در حد اعتدال و در اکثر موارد بادید و هدفی فلسفی و اجتماعی سعی کرده، مردم را به تفکر و تعقل و تحقیق در صحت و سقم معتقدات خود برانگیزد تا هیچ فکر و اندیشه‌ای را به تقلید نپذیرند بلکه آموخته‌ها و باورهای خود را به محک عقل بیازماید و از اوهام دوری گزینند.» (فیضی، ۱۳۸۸: ۷۰۶)

اگر این تئوری را بپذیریم که جامعه‌شناسی، علمی است که زندگانی اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ پس موضوع جامعه‌شناسی، توجیه زندگانی اجتماعی است که محصول تجمع افراد جامعه و رفتار متقابل آنهاست که با زندگانی و معاشرت و رسیدن به هدف مشترک با یکدیگر ارتباط و همکاری دارند که اصول و قواعد و مقرراتی بر روابط آنها حاکم است.» (سلیم، ۱۳۷۷، با تلخیص: ۱۳-۱۲)

و یا به این تعریف جامعه‌شناسی توجه کنیم که «جامعه‌شناسی یا تئوری علمی جامعه، شناخت حرکات اجتماعی و بررسی قوانین حاکم بر این حرکات است. به دیگر سخن، سعی دانش مزبور بر این است که تصویر منظم و کاملی از تحول و تکامل جامعه به دست دهد، و با شناختن و شناساندن جامعه و ویژگی‌های حیات اجتماعی و افزون بر نگرش و دید علمی انسان‌ها درباره‌ی جامعه و سیر تکاملی آن، بر شتاب حرکت اجتماعی بیفزاید.» (ترابی، ۱۳۸۳: ۴)

باید بپذیریم که جهان آرمانی عطار جامعه‌ای است که همه‌ی قواعد و اصول یک جامعه‌ی پویا و بانشاط را دارد که در آن عطار با چاقوی جراحی طنز سعی در سالم‌سازی آن دارد و بی‌رحمانه به همه‌ی دردهای جامعه حمله می‌کند و به درمان آن می‌پردازد. نقد اجتماعی به عوامل بیرونی و محیطی یک اثر ادبی دلالت دارد. چون برای شناخت باورها آداب و رسوم و قشرهای یک جامعه باید توجه شود.

«تمام آثار عطار، بر سه رکن؛ زیبایی و عشق و درد، تکیه دارد و از این سه رکن، درد را رکن عمده و مایه ابتکار او باید دانست.» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۱۴) عطار آشکارا در آثارش به توصیف اوضاع اجتماعی و ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌های حاکمان عصر می‌پردازد و با این کار اعتراض و انتقاد خود را از اربابان قدرت و حاکمان ظالم بر ملا می‌کند.

«با دقت در آثار عطار می‌توان نتیجه گرفت که بالاترین خصوصیات آثار منظوم و منثور عطار این است که به هدایت و راهنمایی جامعه نظر داشته است و در روزگاری که اکثر شعرا به فکر مدح و هجو و هزل بودند او فکر خود را به طرف جامعه‌ی انسانی و خدمت به حقیقت معطوف ساخته است و انسانها را به دوری از تعصب، بلند نظری و یگانگی و وحدت دعوت می‌کند و در انجام آن، در حد نهایت کوشیده است.» (فروزانفر، ۱۳۸۸، با تلخیص: ۷۸) اگر به داستان زیر با دقت توجه کنیم می‌توان عمق تعهد عطار را به جریان زندگی و جامعه‌ی انسانی بیشتر درک کرد.

هنوز زخم‌های جنگ قوم غز بر تن نیشابوریان التیام نیافته بود که قحطی شدیدی پیش آمد و حدود سه چهار سال به طول انجامید و به جایی رسید که مردم از خوردن گوشت انسان نیز باکی نداشتند.

عطار با نگاه تیز بینانه در حکایت هشتم از مقاله بیست و هفت با بیان طنزی فلسفی موضوع را با ظرافت تمام به چالش می‌کشد.

«آن یکی دیوانه‌ای یک گرده خواست
مرد مجنون گفتش «ای شوریده حال
گفت: «من بی‌برگم، این کار خداست
من خدا را آزمودم قحط سال
او نداد از بی‌نیازی گرده‌ای»
بود وقت غز ز هر سو مرده‌ای
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۴۳، ب: ۴۸۵۷-۴۸۵۵)

«از حوادث بد و دلخراشی که بر این شهر افتاده، تاخت و تاز قبایل مختلف است که اندیشمندان و بزرگان زیادی کشته شد مخصوصاً حمله‌ی مغول که نیشابور را با خاک یکسان کرد.» (ستوده، ۱۳۷۸، با تلخیص: ۱۵۱)

«از حمله‌ی قوم غز تا مغول حدود هفتاد، هشتاد سال فاصله بود و در این مدت شیخ ما از انواع ظلم و ستم‌های حاکم بر جامعه آگاهی داشت ولی به علت پیری، نیروی جسمانی و توان خود را تا حدودی از دست داده بود در این دوران بود که تازه رونق و صفای قلبی یافته بود که دوباره آهنگ جنگ و حمله به گوش می‌رسید.» (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۴۳)

«عطار با این که در کودکی از حمله غز توانست نجات یابد ولی در حمله مغول، پس از عمری که در عشق خلق و خالق بسر برده بودند، به شهادت رسید.» (همان: ۴۴)

«مهم‌ترین موضوع سخنان عطار، خدا، انسان و جهان است به طوری که به عقیده عطار ارتباطی بین خدا که روح مطلق است و جهان وجود دارد و آن انسان است که هم روح الهی دارد و هم جسم جهانی.» (سایه در خورشید، ۱۳۷۴: ۴۵۲)

استاد مکارمی نیا درباره‌ی عطار چنین نوشته است: «انسان را همراه باخود به نوعی سفر درونی می‌برد تا بگوید هر چه هست در جان و روان آدمی است و با بیانی نغز و لطیف و در قالب داستان‌های شیرین سوگ‌نامه‌ی تبار انسان و اضطراب‌های بی‌کران و جاودانه‌ی آدمی و مشکلات ازلی و ابدی بشر را در آثار خویش بیان کرده است انسان را خلیفه‌ی خدا بر روی زمین و بازگشت تمامی حرف و حدیث‌ها به توحید می‌داند. عطار حافظه‌ی فرهنگی ملت ایران است، حافظه‌ای که از متن اسلام سربرآورده است.» (مکارمی نیا، ۱۳۹۱: ۶۵)

موضوع سخن ما، کتاب مصیبت‌نامه یکی از آثار بزرگ عطار است این کتاب در قالب چهل مقاله و سیصد و شصت حکایت سروده شده است و در آن راه و رسم زندگی با بیانی بسیار جالب و دلنشین بیان شده است و شرح مشکلات و سختی‌های زندگی را طرح کرده است هرچند عطار می‌کوشد که سختی‌های راه را راحت تر نشان دهد.

اساس کتاب مبتنی بر گفت‌وگوی انسانی است که خواهان طی منازل عرفان است و راهرو راه حقیقت در هر مقاله با یکی از آفریده‌های خداوند به گفت و گو می‌پردازد و این گفت‌وگوها چهار رکن جهان، آسمان و زمین، موجودات، پیامبران بزرگ و خدا را در بر می‌گیرد. و زمانی که به حس و خیال و عقل و دل و روح آدمی می‌رسد در هر مورد داستان آموزنده‌ای می‌آورد. او این کتاب را جزو نیکوترین و قشنگ‌ترین قصه‌ها می‌داند و توصیه می‌کند که اگر می‌خواهی چراغ دانایی قلبت روشن شود این کتاب را بخوان و مطمئن باش که با خواندن آن از گنج‌های زیادی برخوردار خواهی شد.

«عطار برای نیل به استقلال و رهایی از بحر هزج مسدس به بحر رمل مسدس محذوف روی آورده است این بحر وزنی موقر و آهنگین دارد که باعث ایجاد تازگی و طراوت در کلام عطار شده است.» (با تلخیص، زرین کوب، ۱۳۹۱: ۸۵)

او برای بیان مفاهیم ذهنی خود از «سالک فکرت» که همان سالک راه حق است استفاده می‌کند و همه‌ی اندیشه‌ها و فکرت خویش را از زبان او مطرح می‌کند.

«استاد دینانی می‌فرماید: قهرمان داستان‌های مصیبت‌نامه، موجودی است که با کلمه‌ی «سالک فکرت» بیان می‌شود و مرتب تکرار می‌گردد. سالک به معنای راهرو است، کسی که ننشسته و همواره راه می‌رود در فکر و فکرت. پس سالک عطار، فکرت است. از نظر او فکر سالک است و این جزو زیبایی مضمون می‌باشد. سالک بدون فکر، سالک نیست، و عطار هم انگار می‌خواهد بگوید ما فکر بدون سلوک نداریم. فکر به ذات سالک است و حرکت دارد و

سالک حقیقی آن چیزی است که فکر نام دارد چون حرکت بدون فکر سرگردانی است.»
(فیضی، ۱۳۸۷: ۱۴۲)

«این سالک فکرت چهل مرحله می‌پیماید که مطابق با چهل روز اعتکاف در خلوت است. او پس از هر گفت و گوی شهودی با یکی از موجودات روحانی و کیهانی و طبیعی که قوای روحی مشخصی هستند، با پیر خود سخن می‌گوید و از او مطالبی درباره‌ی کسی که با او سخن گفته یاد می‌گیرد و در این جا طرح اصل گفتار و پاسخ و تعلیم متعاقب حفظ می‌شود.» (ریتر، ۱۳۸۸: ۲۳)

سالک فکرت در مصیبت‌نامه‌ی عطار راه طولانی می‌پیماید و از هر کسی سخنی می‌شنود و پخته و تجربه‌آمخته می‌گردد.

«فکر یا عقلی است یا قلبی فکر عقلی از وهم مایه می‌گیرد و معتبر نیست. مرد سالک راه را فکر قلبی باید تا بر مراتب و اطوار خلقت آگاهی یابد و هر که را این فهم حاصل شد در دریای اسرار غوطه خواهد شد» (شجیعی، ۱۳۷۸: ۱۳)

شیوه‌های مبارزه و نقادی عطار

عطار اعتراض خود را به شیوه‌های مختلف و با رعایت شرایط زمانی و مکانی مطرح کرده است. او گاه به اندرزگویی و بیان مفاهیم حکمت و معرفت می‌پردازد و گاه ظریف‌ترین موضوعات انتقادی و گاه حکمت را از زبان دیوانگان مطرح می‌کند تا خود از آسیب حاکمان جور در امان باشد.

«آوردن مسائل اخلاقی و پند و اندرز نوعی مبارزه است که با صاحبان ثروت و قدرت و گاهی با زاهدان ریایی و به صورت غیر مستقیم آورده است. وی با طرح یک موضوع اخلاقی یا فضیلت اخلاقی و ستایش آن، در واقع اعتراض خود را نسبت به افرادی که فاقد این صفات هستند، بیان می‌کند، مثلاً عطار با ستایش «اخلاص»، در واقع ریاکاران را مورد انتقاد قرار می‌دهد. حکایات اخلاقی در آثار عطار زیاد است که در حکایات مثنوی مصیبت‌نامه ذکر شده است.» (جان پرور، ۱۳۹۱: ۳۵)

حکایت هفتم از مقاله‌ی بیست و چهار:

«کودکی با خویش تنها ساختی جوز، با خود جمله تنها باختی
آن یکی پرسید از وی کای غلام از چه تنها جوز می‌بازی مدام؟

گفت میری دوست می‌دارم بسی تا همه من میر باشم، نه کسی»
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۶، ب: ۴۴۸۶-۴۴۸۴)

او در این حکایت کسانی را به نقد و چالش موضوعات انتقاد می‌کشد که دنیا را فقط برای خودشان می‌خواهند و از شدت خودبینی و خودخواهی به همه‌ی اطرافیان خود بی‌اعتنا هستند.

عطار برای بیان مشکلات و دردهای زمانه خود با نقاب «دیوانه» تندترین و عمیق‌ترین نقدهای اجتماعی را بازگو می‌کند. او با استفاده از قشرهای تحقیر شده‌ی جامعه مثل گدایان، بیماران روحی و دیوانگان نکات ظریف و حکیمانه‌ای را بیان می‌کند.

به نظر هلموت ریتز، عطار شناس و نویسنده پرتوان آلمانی «استفاده از شخصیت دیوانگان» در آثار عطار صرف نظر از جنبه داستانی آن به نویسنده امکان می‌دهد که در بستری مناسب گام بردارد و سخنان خود را از زبان کسی می‌گوید که شهره عام و خاص است. به همین جهت، آن چنان صداقت کلام و سادگی بیان در سخنان این «دیوانگان عاقل» است که بر دل خوانندگان می‌نشیند.

«به عبارت دیگر دیوانگان در حکایت‌های عطار سخن‌گویان جناح معترض جامعه‌اند»
(جان‌پرور، ۱۳۹۱: ۳۵)

حکایت ششم از مقاله ی بیست و هفتم

«آن یکی دیوانه سرافراشته سر به سوی آسمان بر داشته
خوش زفان بگشاد و گفت ای کردگار! گر تو را نگرفت دل زین کار و بار
دل مرا بگرفت، تا چندت ازین؟ دل نشد سیر، ای خداوندت ازین؟»
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۴۳، ب: ۴۸۴۸-۴۸۴۶)

«این دیوانگان فرزانه، چشمان پنهان عصرند، همه چیز و همه کس را با تیز بینی و ریز بینی می‌بینند، اما گویی کسی آنها را نمی‌بیند. و شاید همین نکته بر تیز بینی آنها می‌افزاید؛ از این سبب واعظان و زاهدان ریایی را از نظر دور نمی‌دارد و هر جا که عجب و منی در آنها می‌یابند با همان لحن طنز آلود و جسارت آمیز خود با آنان مواجه می‌شود.» (صارمی، ۱۳۸۲: ۱۳۵)

عطار گاهی هم برای بیان مقصود خود از حیوانات و پرندگان استفاده می‌کند او در این شیوه چند حیوان یا پرنده را که نماد شخصیت‌های مختلف هستند، در حکایت می‌آورد و انتقاد خود نسبت به دستگاه حکومتی یا اربابان زر و قدرت را از زبان آن‌ها بیان می‌کند.

نمونه‌ی عالی این روش «منطق الطیر» است در این کتاب عطار با انتخاب هدهد، به عنوان رهبر و راهنمای همراه سایر پرندگان برای رسیدن به سیمرغ راه پرخطری را شروع می‌کنند. در میان این حکایات و قصه‌ها، عطار به خوبی توانسته سخنان انتقادآمیز خود را ذکر کند. البته در سایر آثارش ذکر نام حیوانات نمایان است، مثل تشبیه نفس به سگ، و یا تشبیه حرص و حسد به اژدها و... (جان پرور، ۱۳۹۱: ۳۶)

همه‌ی این مفاهیم و تمثیل‌ها را عطار در قالبی می‌ریزد که ما آن قالب را با نام حکایت می‌شناسیم او «در حدی قابل توجه از قصه و تمثیل برای بیان افکار خود استفاده می‌کند حکایت و داستان در دست او وسیله‌ای بوده است تا مطالب سنگین عرفانی را به زبان ساده به مردم حالی کند.» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۵۷)

مرحوم استاد فروزانفر می‌نویسد: «تنها در چهار مثنوی او (منطق الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه و اسرارنامه) هشتصد و نود و هفت حکایت نقل شده است و این شاهد خوبی به علاقه‌ی عطار در آوردن حکایات است.» (فروزانفر، ۱۳۸۸: ۵۱)

عطار بیشتر حکایات و روایات دینی را براساس قرآن مجید و تفاسیر و قصص انبیاء آورده است «عناصر تشکیل‌دهنده حکایات عطار به شرح ذیل است:

الف) اقوال بزرگان و صوفیان و اولیاء الله که از آنها نتایج اخلاقی و عرفانی گرفته است.
ب) حکایاتی که درباره‌ی شخصیت‌های تاریخی بیان کرده است مثل سلطان محمود و ایاز و افرادی از این دست.

د) حکایاتی که در حکم تمثیل هستند نوعی رمز به حساب می‌آیند، مثل شمع و پروانه، ماه و خورشید.

ه) داستان‌هایی که بیشتر جنبه‌ی افسانه‌ای دارند.» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۳۸-۳۴)

تفاوت طبقاتی در عصر عطار

عطار گاهی با آوردن حکایتی از زندگی شاهان می‌خواهد درس عبرتی برای شاهان عصر خود بدهد، او با ترسیم ثروت بادآورده‌ی زورمندان و حیف و میل اموال بیت المال زندگی آن‌ها را با زندگی قشرهای ضعیف جامعه مقایسه می‌کند. این حکایت‌ها رفاه امیران و پادشاهان را در حالی که مردم در فقر و نداری به سر می‌برند، نشان می‌دهد.

«حکایت آن دیوانه که وقتی شوکت و زندگی شاهانه عمید خراسان را می‌بیند خطاب به

خدا، دستار کهنه خود را پرتاب می‌کند و می‌گوید: این دستار مرا هم به عمید نیشابور بده.

گفت «گیر این ژنده دستار، اینت غم تا عمیدت را دهی، این نیز هم
چون همه چیز عمیدت را سزاست در سرم این ژنده‌گر نبود رواست.»
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۴۶، ب: ۴۹۲۰-۴۹۲۱)

البته این گنج‌ها و ملک و ضیاع همه از دست رنج مردمان و رعیت خون دل خورده و زنان بیوه و اشک یتیمان بود.

«در حکایت‌های عطار، زندگی این‌ها پیوسته در خوشگذرانی، شهوت‌رانی، بی‌قیدی و بی‌دردی سپری می‌شود؛ محمود پیوسته گرم عشق‌بازی با ایاز سیمبر است و سنجرگاه با غلامان ماهروی و گاه با دلبران نرد عشق می‌بازد.» (صارمی، ۱۳۸۲: ۹)
حکایت دوم از مقاله هفتم داستان انوشیروان و دیوانه‌ای است که از نحوه‌ی زندگی خود در ویرانه و از برگ گیاه خوردن و خشت زیر سر گذاشتن و خاک را جای خوابیدن کردنها، و از نداشتن جای امن در گرمای تابستان و سرمای زمستان ناله می‌کند.

«من چنین باشم که گفتم خودبیین روزگارم جمله نیک و بدبین
تو چنان باشی که شب بر تخت زر خفته باشی گرد تو صد سیمبر
شمع بر بالین و پایین با شدت در قـدح جـُلـابِ مشکین با شدت
جمله‌ی آفاق در فرمان تو را نه چو من در دل غم یک نان تو را
تو چنان خوش، من چنین بی‌حاصلی وانگهی گویی که: هستم عادلـی»
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۰۹، ب: ۲۰۰۵-۲۰۰۱)

عطار با بیان این داستان آب پاکی را بر دست کسانی می‌ریزد که صاحبان قدرت زر و زور را عادل خوانده‌اند حال آن که اسباب عیش و طرب آنها به دوش کسانی است که از شدت فاقه پیوسته آرزوی مرگ می‌کنند.

«او در مورد مالیات ناعادلانه‌ی سلجوقیان از دار و ندار مردمان باخبر بوده‌اند، که شامل بازاریان، تره فروشان، روستاییان که به تک تک بزان و گوسفندان و گاو و میش شیرده مراعی یا مالیات مخصوص می‌گرفته‌اند. و گاه برای گرفتن مالیات از مردم بهانه می‌تراشیدند، مثل بهانه‌ی ساختن اسباب مطبخ و شراب خانه سلطانی هزارها دینار مالیات می‌گرفتند و این باعث دشمنی مردم با شاهان شد.» (صارمی، ۱۳۸۲، با تلخیص: ۲۰)

او در حکایتی از مقاله‌ی هفتم داستان پیری را مطرح می‌کند که:

یک درم سیم سیاه پیدا می‌کند، تصمیم می‌گیرد که آن را به نیازمندترین مردم بدهد، و

در نهایت به شاه می‌دهد. شاه عصبانی شده و علت را جو یا می‌شود. پیر توضیح می‌دهد که در شهر به هر جا نگاه کردم دیدم در بازار و مسجد همه جا برای شما پول جمع می‌کنند.

«چون منی را کی بدین باشد نیاز؟
گفت ای خسرو مکن قصه دراز
زان که من بر کس نیفکنم نظر
در همه عالم ز تو محتاج تر
هیچ مسجد نیست و بازار، ای سلیم
کز برای تو نمی‌خواهند سیم.»
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۱۲، ب: ۲۰۶۷-۲۰۶۵)

در این حکایت که همراه با سادگی و به نوعی دشنام ملایم به شاه است. عطار شاه را که غنی‌تر از همه است، محتاج‌تر از همه معرفی می‌کند. او از زبان مردم ضعیف حال ولی با همت؛ مال و منان آنها را به مسخره می‌گیرد.

«از دید عارفان و زاهدان، محتاج‌ترین افراد، پادشاهان‌اند، زیرا که "جو" از مردمان، پیر زنان، و بیوه‌گان خاص وعام می‌گیرند و انبار می‌کنند تا با تکیه بر این زر مستعار، پادشاهی کنند و فرمان برانند. پادشاهان خود عاجزترین افرادند و اسیرترین آنان، زیرا که پیوسته سپاهیان دور او حلقه زده‌اند و از او محافظت می‌کنند با همین دیدگاه است که عطار، چه وزارت و چه کار دیوان را چون پیوسته باید در حضور پادشاه باشند دیوانگی می‌داند که از آن "بوی خون" می‌آید.» (اشرف زاده، ۱۳۸۷: ۳۱-۲۹)

در حکایت چهارم از مقاله هفتم: بهلول از شاه دنبه می‌خواهد و شاه برای آزمودن او از سر مزاح و غرور به جای دنبه، شلغم می‌فرستد، بهلول وقتی مقداری از آن را می‌خورد، آن را بر زمین می‌اندازد و خطاب به شاه می‌گوید:

«شاه را گفتا که تا «گشتی تو شاه
چربی از دنبه برفت این جایگاه
بی‌حلاوت شد طعام از قهر تو
می‌بیاید شد برون از شهر تو»
(عطار، ۱۳۸۸: ۸۲۱۱، ب: ۲۰۴۸-۲۰۴۷)

این حکایت به این نکته اشاره می‌کند که در جایی که ظلم حاکم است، برکت از همه چیز می‌رود به خاطر همین ظلم‌ها و عیاشی‌ها هست که مردم نان و لقمه سلطان را حرام می‌دانند. در مصیبت‌نامه، مقاله هفت حکایت پنجم آمده که:

پادشاهی، بهلول را طعام می‌دهد و او همه‌ی آن را به سگان می‌بخشد کسی او را سرزنش می‌کند که این چه کاری بود، کردی؟

«گفت بهلولش خموش! ای جمله پوست
گر بدانندی سگان کاین آن اوست

سر به سوی او نبردندی به سنگ یعلم الله گر بخوردندی ز ننگ»
(همان: ۲۱۱، ب: ۲۰۵۴-۲۰۵۳)

«در نظر عطار پادشاه آرمانی کسی است که مهربان و دادگر باشد و از عقوبت سخت آن جهانی بترسد و چون ظلمی از وی سرزند، از آن بازگردد و بداند که جاه و مال این جهانی پایدار نیست و او را نیز سرانجام نهنگ مرگ در می‌کشد.» (صارمی، ۱۳۸۲: ۱۲)

اقشار مصیبت‌نامه‌ی عطار

عطار در آثارش برای اولین بار، از افراد کوچه و بازاری وساده لوح و به ظاهر دیوانه نام می‌برد. افرادی که سخنان آنها هم به لحاظ مقبول بودن نزد همه و هم به لحاظ طرح نکات ظریف و فلسفی و اجتماعی، بازتاب افراد جامعه و نحوه معاشرت آنها و سایر مسایل اجتماعی می‌باشد. در این آثار با قشرها و گروه‌های مختلفی، از شاه و امیر گرفته تا حمال و بقال آشنا می‌شویم. در این میان عطار از چهار گروه بیشتر در انتقادات و اعتراضات خود یاد کرده است که عبارت‌اند از:

صاحبان جاه و مقام

این مورد مجموعه‌ای بزرگ را شامل می‌شود، از خود پادشاه و شاهزادگان و امرا و وزرا تا کارگزاران دستگاه حکومتی و علمای صاحب جاه حتی شاعران را می‌توان نام برد که مورد نظر عطار هستند.

عطار در حکایت ششم از مقاله‌ی چهارم به ظلم کردن‌ها توسط افراد و مردم جامعه نظر دارد. و به مردم هشدار می‌دهد که چون مرگ در پیش است نباید ظلم کرد چون ظلم آتشی است سوزاننده. به طوری که حاصل چند ساله که با ظلم به مردم جمع شده را به یک ساعت از دست می‌دهند.

دنیا دوستان و زرپرستان

از آنجا که عطار عارفی وارسته و خالی از تعلقات مادی است، در هر جا که مجال می‌یابد با دنیا دوستان مبارزه می‌کند البته عطار خود با وجود شغل عطاری و مزرعه‌ای در کدکن که معمولاً از آن به عنوان «ده ما» نام برده از وضع مالی خوبی برخوردار بود و این مبارزه عطار به این معنی نیست که مال و ثروت مطلقاً ناپسند است بلکه اعتراض به ثروتمندانی است که

تمام فکرشان در زندگی گردآوری ثروت و افزایش آن است و در حقیقت شیفتگان زر و ثروت هستند که از پرداختن به امور معنوی و دنیای آخرت بازمانده‌اند و به یکباره دنیار را رها می‌کنند و دست خالی و بدون توشه دنیا را ترک می‌کنند.

چنان که در حکایت دوازدهم از مقاله چهار که اسکندر وصیت می‌کند که دست تهی او را از تابوت بیرون گذارند تا مردم ببینند تهی دست از دنیا می‌رود:

«تا ز مال و لشکر و مُلک و شهبی
خلق می‌بینند دست من تهی
گر جهان در دست من بود آن زمان
در تهی دستی برفتم از جهان
ملک و مال این جهان جز بیج نیست
گر همه یابی چو من جز هیچ نیست.»
(عطار، ۱۹۳: ۱۳۸۸، ب: ۱۶۵۹-۱۶۵۷)

همچنین در حکایت سوم از مقاله بیست و یک، به پشیمانی وزیری اشاره دارد که آخرت را از دست داده ترجیح کار عقبی و آخرت را بر کار دنیا را نشان می‌دهد.

«گفت دردا و دریغا کز غرض
آخرت با خواجگی کردم عوض
ز آرزوی این جهان می‌سوختم
لاجرم آن یک بدین بفروختم
می روم امروز جانی سوخته
رفته دنیا، و آخرت بفروخته.»
(همان: ۳۰۱، ب: ۳۹۸۳-۳۹۸۱)

«این جا شیخ به موعظه‌ی زاهدانه می‌پردازد و بی‌شک اوضاع اجتماعی زمان در او تأثیر شدیدی گذاشته است نه تنها حرص را مذمت می‌کند و مطلوب نمی‌داند، بلکه ستیزه جویی در کار دنیا را هم ناصواب می‌داند و بر این باور است که مردم دنیا همه دون همت و خوارمایه اند. دنیا مردار است و طالبان آن مردارخوار، با این تفاوت که سگ وقتی سیر شد، مردار را ترک می‌کند.» (شجیعی، ۱۳۷۳: ۲۶)

۳. زاهدان و علمای ریاکار

«زاهدان در آثار عطار چهره‌ای دوگانه دارند: دسته‌ای زاهد راستین‌اند و دل در حق بسته، آه سرد و اشک گرم دارند و در به دست آوردن دل دردمندان از یکدیگر گوی سبقت می‌برند و دسته دیگر زهد فروشانی هستند که کرداری موافق گفتار ندارند و به مردم ترک دنیا آموخته، خود سیم و غله می‌اندوزند.» (صارمی، ۱۳۸۲: ۴۴-۴۳)

عطار زاهدان ریاکار را مورد حمله قرار می‌دهد و این افراد را صاحب ذوق نمی‌داند،

حکایت اول از مقاله سی و ششم، داستان دیوانه‌ای است که به وقت موی سر تراشیدن حاجیان، از یکی علت کار را می‌پرسد. و او تراشیدن موی سر را یک سنت می‌داند دیوانه می‌گوید:

اگر تراشیدن موی سر سنت است تراشیدن این ریش‌های پر باد واجب است که دلیلی روشن بر دوری از خودبینی است.

«زان که در ریش تو چندان باد هست
 کمان بالای صد درد ز باد هست
 زین چه گفتم بر شما صد منت است
 کاین فریضه بهتر از صد سنت است»
 (عطار، ۱۳۸۸: ۴۰۸، ۶۲۶۰-۶۲۵۶)

عطار گاهی نیز بر مفتیان وابسته به دربار می‌تازد و آنها را تحقیر می‌کند. حکایت چهارده از مقاله بیست و سوم:

روزی یک مفتی در «روزبار»^۱ بر در سلطان نشسته بود پرهیزگاری از او مسئله‌ی شرعی پرسید. مفتی گفت: این جای فتوا نیست بلکه سرای سلطان است مرد پرهیزگار هم گفت: آری سرای سلطان هم جای مفتی نیست.

«مفتیی ای را دید آن پرهیزگار
 بر در سلطان نشسته روز بار
 فتوی پرسید از او مرد حلیم
 گفت «این چه جای فتوی ست ای سلیم؟
 مرد گفتش «بردر شاه و امیر
 هم چه جای مفتیانست ای خرده گیر؟»
 (همان: ۳۲۰، ب: ۴۳۵۶-۴۳۵۴)

مدعیان عشق

این گروه که نام عاشق را بر خود می‌گذارند همیشه به فکر خود هستند و در راه رسیدن به معشوق از خطر می‌ترسند و حاضر نیستند از جاه و مال خود بگذرند در نظر عطار عاشق حقیقی کسی است که از جان و تن رهایی یابد تا به معشوق برسد. و در حقیقت وجود خود انسان حجاب او می‌شود، با خودگذشتگی می‌توان به معشوق رسید و آن فانی شدن در معشوق است که در این صورت جز محبوب و معشوق چیزی دیده نمی‌شود.

«شیخ بر این باور است که عاشقان در راه معشوق جان می‌بازند، دل از جهان بر می‌گیرند و آن گاه به جانان می‌پیوندند. ذرات جهان پیدا و پنهان را عاشق می‌داند و آن

۱. روزبار: روزی است که درباریان اجازه دارند به حضور شاه برسند.

کسی را که عشق ندارد، از ستوران می‌پندارد.» (شجیعی، ۱۳۷۳، با تلخیص، ۱۶۸)

حکایت چهارم از مقاله‌ی بیست و هشتم: حکایت پادشاهی، که از قصر خود بیرون را نگاه می‌کرد. ناگهان کودکی زیبا را دید که بر پیر مشت می‌زد. از قصر بیرون می‌آید و می‌گوید: چرا او را می‌زنی؟ کودک می‌گوید: او دعوی عشق من می‌کند و سه روز و شب از من خبر ندارد و دروغ می‌گوید.

«کرده او دعوی من از دیر گاه زین بتر، در عشق، کی باشد گناه
شاه گفتا «زین بتر باید زدن هر دماز نوعی دگر باید زدن
(عطار، ۱۳۸۸، ۵۳: ۳، ب: ۵۰۶۶-۵۰۶۵)

هویت دیوانگان

دیوانگان وسیله‌ای هستند در دست عطار تا مطالب انتقادی خود را نسبت به پادشاهان متکبر زاهدان خودکامه و ریا کار بیان کند.

«این مجذوبان عطار در اظهار این گونه سخنان انتقادآمیز خویش تقریباً بر هیچ چیز ابقا نمی‌کنند و از فرش تا عرش همه چیز را، با بی‌پروایی، زیر سؤال می‌برند و چون در شرع هم، ارباب جنون از هرگونه گرفت و گیر آزادند ایرادی بر آنها وارد نمی‌شود.» (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۲۱)

حکایت پنجم از مقاله بیست و چهارم نیز نوعی نقد قدرت پادشاهان می‌باشد. دیوانه‌ای که تقاضای اجابت دو حاجت از شاه را دارد، یکی این که از دوزخ مرا برهانی و به بهشت ببری. پادشاه گفت: که این کار خداست نه من. دیوانه در جواب می‌گوید: پس از جلویم دور شو تا از تابش خورشید گرم شوم.

عطار با کمک این افراد در آن عصر خفقان و نابسامانی اوضاع اجتماعی از تیررس انواع افتراها و تهمت‌ها مصون می‌ماند و از طریق آنها مطالب انتقادی خود را نسبت به دستگاه حکومت پادشاهان، زهدان ریاکار و ثروتمندان بیان می‌کند.

حکایت دوم از مقاله یازدهم، بیان حال و روز اهل نیشابور در حمله غز است که هرکسی به جایی می‌گریخت و مردم رخت و لباس خود را پنهان می‌کردند و پیشوایان هر کدام در گوشه‌ای پنهان شده بودند. دیوانه‌ای بر پشت بامی بلند رفت و پارچه‌ای را دور چوبی پیچید و در حالی که از هیچ کسی ترسی نداشت، می‌گفت: «ای دیوانگی من، به خاطر چنین روزی تو

را می‌خواستم چون من در چنین روزی پادشاه این سرزمین هستم.»

«وقت غز خلقی به جان در مانده
هر کسی دستی ز جان افشاند
رخت می‌کردند پنهان هر کسی
پیشوایان گم شده در هر پسی
گفت «ای دیوانگی! من، بینوا
دارم از بهر چینی روزی تو را
تا تو نقدی ست بند جان تست
ورنداری هیچ، جمله آن تست
هر چه داری ترک کن یکبارگی
تا برون آیی ازین بیچارگی»
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۳۷، ب: ۲۵۸۷-۲۵۹۵)

نظرات اجتماعی عطار و جانبداری از مردم

عطار در حکایت‌های خود، هشدار بر صاحبان قدرت به جهت یادآوری مسئولیت سنگین آنها می‌آورد و با یاد کردن از مرگ و بی‌ارزش بودن سلطنت جهانی که آن را ناشی از بیچارگی و عجز انسان می‌داند، یادآور می‌شود.

ناپایداری مال دنیا

حکایت سوم از مقاله پانزدهم

وقتی به فرمان مسعود غزنوی حسنگ را به دار می‌آویختند یک صوفی ای از آن میان بلند شد و از کاخهای استوار او و کاریزهایی که ساخته بود و پارچه‌های ابریشمی که در کاخ او می‌بافتند و غلامانی که داشت خیر می‌داد و در آخر هم از بیهودگی و بی‌اعتباری دنیا اشاره می‌کرد که از آن همه کاخ و زمین، ده عدد خشت و از آن همه غلام، فقط چهار غلام برای بردن جنازه‌اش و از آن همه پارچه، پنج گز برای کفنش برای او باقی ماند. و این دلیلی بر این است که حرص و طمع چشم آدمی را کور می‌کند و مانع دیدن عاقبت کار می‌شود.

«کار دیوانم جنون آید همه
هم بیابی، تو گدا، این جایگاه
شاه دنیا بر مثال آتش است
گرده ای، بی آن که گردی گرد شاه
خرده دان، کو عیب دنیا ننگرد
گرد او پروانه را گشتن خوش است
در غرور افتد به عقبی ننگرد»
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۶، ب: ۳۲۳۳-۳۲۱۴)

بی‌ارزشی سلطنت و عجز پادشاه

«عطار سلطانی جز آن «سلطان حقیقی» نمی‌شناسد و «شاهی» جز «پادشاه ازلی» نمی‌داند. عطار از سویی لوازم و خلق و خوی پادشاهی پادشاهی عادل را بیان می‌کند و از جهت دیگر، از زبان توده مردم آن‌ها را می‌نکوهد و گاه پند و اندرز می‌دهد، و گاه با خشم در مقابل آنان می‌ایستد و حق‌گویی می‌کند.» (اشرف زاده، ۱۳۸۷: ۲۵)

عطار، برای بیان عجز و ناتوانی پادشاهان که پیوسته با افراد و سپاهیان خود هستند و از او محافظت می‌کنند داستانی را در مصیبت‌نامه، حکایت ششم از مقاله بیست و چهار نقل می‌کند که:

دیوانه‌ای از دست کودکان که سنگ می‌انداختند به قصر عمید خراسان، عمیدالملک کندری، پناه می‌برد. عمید را در حالی که بر صدر نشسته، می‌بیند که چند نفر غلام با بادزن مگس‌های اطراف را می‌رانند، با شگفتی می‌گوید:

«کودکان را چون ز من داری تو باز	سرنگونی تو، به حق نه سرفراز
تو نه ای میری، اسیری دایمی	زان که محکومی، به حق، نه حاکمی
میر آن باشد که با او در کمال	دیگری را نبود از میری مجال
نیست باقی سلطنت، بر هیچ کس	تا بدانی تو، که یک سلطنت، بس

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۶، ب: ۴۴۸۳-۴۴۸۰)

بیش خواهی و آزمندی پادشاهان

در مورد ارباب قدرت و ستم آنها در حکایت سوم از مقاله هفتم، سخن از پادشاهی هست که می‌خواست قصر بزرگی بسازد اما با بررسی مکان قصر، استادان کار گفتند: که برای این که قصر به صورت مربع و چهارگوش باشد باید کلبه‌ی کوچک پیرزنی را که در کنار آن زندگی می‌کرد، خریداری شود. شاه، پیرزن را خواست تا او را راضی به فروش خانه‌اش کند. در حالی که پیرزن نمی‌پذیرفت به او گفت: اگر تو همه جهان را بگیری حرص تو باز هم نظام نمی‌گیرد، پس کسی که حرصش با جهانی تمام نمی‌شود چگونه با خریدن یک کلبه راضی می‌شود.

شاه دستور داد کلبه را با خاک یکسان کنند و لباس و رخت پیرزن را بیرون گذارند. وقتی پیرزن بر می‌گردد، خانه‌ی او را خراب کرده و زمین خانه‌اش را به عنوان دیوار ایوان ساخته بودند. رو به آسمان، آهی کشید و گفت: خدایا من که این جا نبودم تونیز در این

جایگاه نبود؟ و نفرین کرد از نفرین و آه پیرزن خداوند قصر شاه را بر سرش ویران کرد و شاه را نیز در آن قصر هلاک کرد.

«گفت: "اگر این جا نبودم ای اله!
تن زدی تا کلبه ی احزان من
این بگفت و با رخی تر، خشک لب
غلغلی در آسمان افتاد ازو
حق تعالی کرد آن شه را هلاک
عدل کن در ملک چون فرزندگان
تو نبودی نیز هم این جایگاه؟
درهم افکندند بی فرمان من
بر کشید از حلق جان، آهی عجب
سرنگون شد حالی آن بنیاد ازو
در سرای خود فرو بردش به خاک
تا نگردی سخره ی دیوانگان
(همان: ۲۱۱، ب: ۲۰۴۲-۲۰۳۶)

حکایت فوق یکی صفات بیش خواهی و آزمندی پادشاهان است که یک لحظه هم آنان را رها نمی کند کشوری را با خونریزی فتح می کنند ولی باز به علت همان بیش خواهی به اقلیمی دیگر هجوم می برند.

قناعت از دیدگاه عطار

در حکایت دوم از مقاله ی پانزدهم آمده است:

روزی سلطان محمود با سپاه و پیلان بسیار از راهی عبور می کرد، دیوانه ای را روی دیوار دید دیوانه از سلطان پرسید: این همه خدم و حشم برای چیست؟ سلطان جواب داد: برای خوردن یک قرص نان. دیوانه گفت: من بدون این همه سپاه روزی شش قرص نان می خورم.

«گفت "تا با این همه از پیش و پس
مرد مجنون گفت "من خوش می خورم
چون نصیب ز این همه یک مائده است
گرده ای نان می خورم هر روز بس"
زان که من، بی این همه شش می خورم"
گرد کردن، این همه، بی فایده ست."
(همان: ۲۶۵، ب: ۳۲۰۶-۳۲۰۴)

این حکایت و حکایت اسکندر و پادشاه چین که در ذیل اشاره خواهد شد، نشانه ی غرور فرمانروایان به حرص و ثروت بی اندازه با تصرف کشورها و خونریزی همراه است در حالی که بیشتر از یکی دو قرص نان نمی توانند بخورند.

فضایل اجتماعی عصر عطار

«اخلاق و فضایل اجتماعی و پند و اندرز در تمام آثار عطار نمایان است اندرز به

دینداری، انسانیت و ناچیز شمردن امور و اسباب دنیوی.» (شجیعی، ۱۳۷۳: ۲۵۳)
اندیشه‌هایی از اخلاق اجتماعی را که از داستان‌های مصیبت‌نامه می‌توان به دست آورد
به طور نمونه اشاره می‌شود:

ادب و انسانیت و احترام بر پیران

حکایت هشتم از مقاله بیست و نهم داستان دوران جوانی خواجه نظام الملک است
گروهی از کودکان که بین آنها نظام الملک نیز بود، با هم بازی می‌کردند. شیخ گُرّ کانی و
همراهانش از دور می‌آمدند. نظام الملک به سویی دوید و کودکان را در یک سمت کوچه
جمع کرد تا گرد و غبار بر روی شیخ ننشیند. شیخ وقتی این سخن را او شنید برای خواجه
نظام الملک، آینده‌ی درخشانی را پیش بینی کرد.

«زین ادب زین حرمت و زین خوی، تو ای نظام الملک بردی گوی، تو
گوی چون بردی به مل، دیگر مبارز خواجه ای چوگان بیفکن، سر افراز!»
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۶۰، ب: ۵۲۱۸-۵۲۱۷)

وفاداری نسبت به هم‌نوع و نان و نمک دیگران

حکایت دوم از مقاله سی و چهار داستان دزدی است که با شریکش وارد خانه‌ای
می‌شوند چندی از وسایل خانه را جمع نکرده بودند که دزد اولی گفت: هر چه زودتر باید
خانه را ترک کرد. دوستش از سخن او تعجب کرد چون هنوز چیزی بر نداشته بودند و از
طرفی صاحب خانه هم در منزل نبود.

دزد اولی گفت: دنبال وسایل بودم که تکه نانی پیدا کردم و بی‌اختیار به دهان گذاشتم
پس چگونه می‌توانم از مال این خانه غارت کنم در حالی که نان و نمکش را خوردم.

«لاجرم در بندگی سلطان شدند بهتر خلق جهان، ایشان شدند
بندگی و چاه باید، حبس نیز تا شوی در مصر، چون یوسف، عزیز»
(همان: ۳۹۲، ب: ۵۸۹۴-۵۸۹۳)

البته در این مورد مسئله‌ای نیز مطرح می‌شود و آن رفتار با دزدان است عطار با ذکر
داستانی از جنید، می‌خواهد بگوید که انسان باید راضی به مشیت الهی باشد و اگر دزدی به
خانه او زد، آن را به عنوان مال مشروع به او واگذارد و یا صدقه تلقی کند شاید که با همان

مال، دست به دزدی نزنند.

عفو و بخشش از فضایل شاهانه

حکایت چهارم از مقاله سی و چهارم داستانی از نبرد پیروزمندانه‌ی پادشاهی است که در مورد اسیران جنگ، از وزیر خود سؤال می‌کند که با آنها چه کنیم؟ وزیر پاسخ می‌دهد: چون خدا پیروزی را که آرزوی تو بود به شما بخشید شما نیز اسیران را عفو عام کنید.

«گفت چون دادت خدای دادگر آنچه بودت دوستر؛ یعنی: ظفر
آنچه آن حق دوستر دارد مدام تو بکن آن نیز؛ یعنی: عفو عام»
(همان: ۳۹۳، ب: ۵۹۳۳-۵۹۳۲)

تأکید به خدمت بدون توجه به عقیده و مرام انسان

حکایت ششم از مقاله‌ی بیست و چهارم ماجرای کفری است که از حضرت ابراهیم نان خواست ابراهیم گفت: اگر توبه کنی هر چه خواهی می‌دهم. مرد کافر از گفته‌ی خود پشیمان شد و به راه افتاد و از او دور شد. حضرت جبرئیل ظاهر شد و گفت: خداوند می‌فرماید: چه کسی تاکنون به این کافر نان داده است؟ گفت: خداوند! و حالا که به در خانه‌ی تو برای طلب نان آمد بهانه کردی و مانند خلیل کار کن.

«یا رب این انعام و بخشایش نگر عین آرایش برالایش نگر
با چنین فضلی تو را در پیشگاه کی توان ترسید از بیم گناه؟
زان که آن دریا چو در جوش آیدت نیک و بد، جمله، فراموش آیدت
(همان: ۳۹۵، ب: ۵۹۸۰-۵۹۷۸)

صبر و بردباری در برابر گستاخی دیگران

«این صفت فضیلت خاص شاهان است و عبارت از این است که پادشاه و یا یک مقام بالای حکومتی بی‌ادبی‌ها و گستاخی‌ها و مزاحمت‌ها و آزارهای زیردستان را با شکیبایی تحمل کند و دچار خشم نشود.» (ریتر، ۱۳۸۸: ۴۸۴)

در حکایت دوم از مقاله هجدهم آمده است:

امیر سامانی نصر بن احمد تصمیم به بزمی در سبزه زار کرد ناگهان نگهبانی که یاس نام

داشت ظاهر شد و مانع این عیش و نوش شد. امیر دستور داد، تا الیاس را حاضر کردند و ما بین آنها سخنانی با بی باکی تمام رد و بدل شد ولی نصر از سخنان الیاس خوشش آمد و از او پرسید که: اگر حاجتی دارد بگوید ولی الیاس امتناع کرد. بالاخره الیاس گفت: که هجده کری گندم به سمرقند قرض دارم نصر دستور ادای قرض او را داد ولی الیاس گفت: می‌خواهم امیر خودش گندم را بر گردن گیرد و تا سمرقند ببرد؛ امیر گفت: به علت ناراحتی پادردهایش، چگونه می‌توانم این بار سنگین را ببرم؟

الیاس گفت: پس تو که از بردن این بار کوچک تا سمرقند عاجز هستی. چگونه بار خراسان را تا قیامت بر گردن می‌کشی! و از پل صراط عبور خواهی کرد؟ نصر با سخنان الیاس ترک پادشاهی کرد و به گوشه زهد نشست.

«بار بینم عالمی بر گردنت
تا بود یک گرد ه ی نان خوردنت
با چنین باری چو دم نتوان زدن
بر صراط حق قدم نتوان زدن
نصر، حالی توبه کرد و بازگشت
ترک شاهی گفت و اهل راز گشت»
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۸۴، ب: ۳۶۰۳-۳۶۰۱)

یا در حکایت سوم از مقاله‌ی هجدهم: مرد جاهلی به احنف بن قیس گفت: اگر تو یک سخن در حق من بگویی من ده جواب به تو می‌گویم. احنف پاسخ داد: و اگر تو ده سخن به من بگویی من یک سخن هم به تو نمی‌گویم.

«جاهلی می‌گفت احنف را متاب!
گر یکی گویی تو ده گویم جواب
احنفس گفتا تو گرگویی دهم
من یکی با تو نگویم این به هم»
(همان، ۲۸۴، ب: ۳۶۰۷-۳۶۰۶)

آداب و رسوم جامعه عصر عطار

عمدتاً عطار در حکایت‌هایش نکته‌های عرفانی و اخلاقی بیان کرده است اما از میان این حکایات می‌توان به برخی از سنت‌های آن زمان پی‌برد.

آداب عروسی‌ها

در حکایت‌های مصیبت‌نامه اشاره‌ای آشکار، به جزئیات عروسی نشده است فقط در حکایت هفتم از مقاله سی و هشتم عطار به نقل از یحیی بن معاذ که می‌گفت: ای مردم قصرهای شما قیصری، خانه‌های شما کسروی، جامه‌های شما خاتونی و مرکب‌هایتان قارونی،

روی‌هایتان ظلمانی و اخلاقتان شیطانی و عروسی‌هایتان فرعونی است همه در حد اعلی است فقط دینتان احمدی نیست که نشانگر غفلت مردم از دین است. با توجه به سایر آثار عطار می‌توان فهمید که افراد صاحب زر و قدرت عروسی‌های مجلل و بزرگی می‌گرفتند که درمیان عرف جامعه و مردمان عادی امکان پذیر نبوده است ازدواج دختران جوان با پیرمردان هر چند برخلاف میل دختران، مرسوم بوده است.

خاک سپاری و گورستان

حکایاتی که از دیوانگان در مصیبت‌نامه بیان شده بیشتر در گورستان و یادآور کفن و دفن و مرگ است. عطار مدام در حکایت‌هایش و مقایسه شاه و گدا و بی‌ارزش جلوه دادن امور دنیوی، یادآور روز مرگ می‌شود و در حقیقت به غیر از پند شاه در آثارش خود خواننده را نیز آگاه می‌سازد. که قبل از لحظه‌ی مرگ، به یاد خدا باید بود. حکایت اول از مقاله اول اشاره است به ظالمانی که مردی را اسیر گرفته بودند و با شکنجه‌ی ظالمان آن مرد، خدا را یاد می‌کرد یکی از بوسعید می‌خواهد تا او را شفاعت بکند. بوسعید در جواب می‌گوید: از شفاعت او معذوریم چون او در حین شکنجه خدا را یاد می‌کند و بهتر آن ست که با یاد او زخم خورد و رنج بکشد.

«هر که را این لحظه آید یاد ازو دل دریـده سـربریده باد ازو
یاد آن بهتر که آرام آورد مار را چون مور در دام آورد»
(همان: ۱۶۹، ب: ۱۱۴۲-۱۱۴۱)

در حکایت سوم از مقاله پانزدهم در ماجرای حسنک وزیر مواردی را که برای خاکسپاری و کفن و دفن لازم است یادآور می‌شود. ۱- پنج من آب ۲- ده گز کرباس ۳- چهار حمال برای حمل جنازه ۴- ده خشت ۵- چهارگز خاک لحد. البته گاه نیز کسانی از بزرگان، مقبره‌هایی داشته‌اند که فقط بزرگان و اقوام شاه را در آن دفن می‌کرده‌اند گواه مطلب حکایت دوم از مقاله سی و دوم است که با جان دادن عاشق پسر نوح بن منصور دستور داد او را در مقبره خاص و یا مشهد دفن کنند.

«گفت: چون برنای عاشق شد هلاک اندران مشهد چرا کردی به خاک؟
شاه گفتش: هر که بر درگاه ما کشته شد در دوستی و راه ما
هم ز ما باشد یکی از ما بود گر چنین عاشق شوی زیبا بود.»
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۱، ب: ۵۶۶۴-۵۶۶۲)

آداب حمام رفتن

عطار در مصیبت‌نامه چند حکایت از گرمابه رفتن اسم برده، ظاهراً با جمع به حمام رفتن مخصوص بزرگان بوده است.

«در حمام فردی که «استاد حمامی» می‌گفتند حضور داشت که در قسمت رخت کن حمام می‌نشست و قایمان و گلخن تابان همه زیر نظر وی کار می‌کردند در فصل سرما مسافران و تهیدستان برای در امان ماندن از سرما به حمام پناه می‌برده‌اند که گاهی با مخالفت استاد حمامی مواجه می‌شده‌اند...» (صارمی، ۱۳۸۲: ۱۶۹-۱۶۸)

عطار حتی از مسائل روزمره و پیش پا افتاده به نکات ظریف عرفانی اشاراتی کرده، از آن درس گرفته است. به طوری که در حکایت هفتم از مقاله‌ی یازدهم: بوسعید در جواب پیری که از خوشی حمام سؤال کرده بود، گفت: سبب خوشی آن است که جز سلطی و ازاری با خود چیزی نداری و از آن به ترک تعلقات مادی که باعث خوشی و سبکبالی می‌شود درس می‌گیرد.

«پیر گفت: ای شیخ! حمامی خوش است چون درین حمام شیخی چون تو هست شیخ گفتش زین بهت خواهم بیان گفت: حمامی ست خوش از حد برون نیست جز سطل و ازاری با تو چیز	وز خوشی هم دلگشا هم دلکش است ... خوش شد و خوش گشت و خوش آمد نشست پای من چون آوریدی در میان؟... کز متاع جمله ی دنیای دون وانگهی آن هر دو نیست آن تو نیز.» (عطار، ۱۳۸۸: ۲۳۹، ب: ۲۶۴۰-۲۳۴)
--	--

آداب طعام خوردن

«در اول غذا بسم الله گفتن و پای دراز نکردن دهان بسته غذا خوردن و به لقمه دیگران ننگریستن و خلال کردن و دست شستن بعد از غذا، و با دهان پرجواب سلام را ندادن از جمله رسوم، غذا خوردن بوده است. البته غذا را در کاسه‌ای می‌ریختند و همه نیز با دست غذا را به دهان می‌بردند. (صارمی، ۱۳۸۲، با تلخیص: ۱۸۲-۱۸۰)

عطار به این مورد در حکایت پنجم از مقاله دهم اشاره کرده که مرد عربی با هر پنج انگشت خود غذا می‌خورد یکی از او پرسید که چرا با پنج انگشت غذا می‌خوری؟ گفت: چون شش انگشت ندارم. هر چند حکایت طنزآمیزی است ولی هدف عطار بیان این مطلب است که برای رسیدن به حق باید با تمام وجود تلاش کرد البته طبق اصول با سه انگشت غذا

می‌خوردند و پنج انگشت نشانه حرص و ولع بوده است. در آن زمان بعضی از مردم به تهیدستان و دیوانگان هم طعام می‌داده‌اند. حکایت ششم از مقاله دوم از طعام نیکو آوردن مردی عزیز، به دیوانه‌ای خبر می‌دهد. دیوانه می‌گوید این را بلند مگو که خدا مانع آن می‌شود. چون او می‌خواهد من گرسنه بمانم، و از جان خود سیر شوم.

«دوست را زان گرسنه دارد مدام تا زجان خویش سیر آید تمام
چون ز جان سیر آید او در درد کار گرسنه گردد به جانان بی قرار»
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۷۹، ب: ۱۳۶۰-۱۳۵۹)

آداب مهمان‌داری:

مهمانی کردن، از آداب و سنت‌های بسیار خوب در میان ایرانیان است البته مهمانی که به دور از تکلف و زیاده روی باشد، در مصیبت‌نامه‌ی عطار در حکایاتی به چند مورد اشاره شده است.

البته اقبال مهمان را نیز از نظر دور نگه نداشته است حکایت اول از مقاله بیست و چهار که محمود از سپاه دور می‌افتد و در سر راه، پیرزنی را می‌بیند که از گاوش شیر می‌دوشید. پیرزن با دیدن مهمان، خوشحال می‌شود و می‌گوید: که اگر شوهر من این جا بود این گاو را نثار تو می‌کردم و این سخن برای محمود خوش آمد از اسب پیاده شد و خود شیر دوشید.

«دست شاه آن لحظه چندان شیر ریخت کان به ماهی دست زال پیر ریخت»
(همان: ۳۲۲: ب: ۴۳۹۶)

نتیجه

هدف از انجام این تحقیق نقد اجتماعی در مصیبت‌نامه عطار بود. بررسی میزان آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن ششم و هفتم در مهم‌ترین اثر عطار «مصیبت‌نامه» می‌باشد. نتیجه کلی به دست آمده در این تحقیق حاکی از آن است که شیخ فرزانه در مثنوی مصیبت‌نامه برای مبارزه با نیروهای مخرب جامعه از شخصیت‌های محوری استفاده کرده است از جمله؛ می‌توان به شخصیت دیوانه یا مجنون اشاره کرد که تحت عنوان عقلای مجانین از آنان یاد می‌کنند. عطار برای بیان وضعیت موجود جامعه، آگاه‌سازی مردم، و انعکاس ظلم و ستم‌های حاکمان، از زبان قشرهای مختلف به ویژه عقلای مجانین با آزادی

بیان، از فشارها و محدودیت‌های اجتماعی سخن می‌گوید. از محدودیت‌های این مقاله می‌توان به مشخص نبودن چگونگی زندگی شیخ و تاریخ دقیق حوادث از جمله: زمان وفات عطار، افسانه تلقی کردن برخی از آثار عطار مانند بی‌سرنامه و قسمتی از زندگی وی اشاره کرد. در مقایسه با تحقیقات پیشین که آقای رضا اشرف‌زاده با عنوان: قدرت ستیزی عارفانه‌ی عطار نیشابوری به ظلم و ستم‌های روزگار وی می‌پردازد. همچنین آقای یوسف جان پرور در مقاله‌اش با عنوان نقد اجتماعی و سیاسی در مثنوی‌های عطار به تاریخ هولناک فتنه غزان و زلزله‌ها و آشوب‌های مغولان و غارت‌های آنها اشاره کرده است. نتایج حاصل از این پژوهش را، می‌توان به ترتیب ذیل مورد بررسی قرار داد:

همان طوری که گفته شد عطار در بحرانی‌ترین شرایط تاریخی زندگی می‌کرد و جنگها و قحطی‌های مکرر، زلزله‌ها و آتش سوزی‌هایی که در بازار نیشابور صورت گرفته بود فکر و ذهن عطار را تحت تأثیر قرار داد. ظلم و ستم‌های حاکم در جامعه‌ی عطار، وی را بر آن داشت تا با سخنانش و با جهان بینی خاص خود در آثارش به مبارزه برخیزد.

عطار برای این که به خوبی بتواند، اوضاع اجتماعی حاکم بر جامعه را بازتاب دهد از افراد و توده‌ی مردم استفاده می‌کند نه از اشراف جامعه، حتی از دیوانگان که همان صوفیان و فرزندان جامعه هستند و در برابر گستاخی‌هایشان از کسی ابایی ندارند، استفاده می‌کند. همچنین از افراد و شغل‌هایی که پایگاه اجتماعی پایینی دارند نیز یاد می‌کند.

عطار با طرح مسایل اخلاقی در مورد اربابان زر و ثروت و صاحبان مقام و قدرت و زاهدان ریا کار، حکایت‌هایی را به قصد مبارزه با این قشر می‌آورد، گاهی با پند و اندرز دادن و یا بیان نکات ظریف اخلاقی از زبان دیوانگان، جهت عبرت گرفتن پادشاهان و ظالمان حاکم بر جامعه به انتقاد می‌پردازد. البته عطار با استفاده از این شخصیت‌ها از انواع تهمت‌ها مصون می‌ماند. در حقیقت دیوانگان، شخصیت‌های پیشتاز اعتراض و انتقاد در جامعه هستند.

عطار همچنین برای بیان دردهای روزگار خود، در مثنوی مصیبت‌نامه از "طنز اجتماع" نیز استفاده کرده است، به طوری که رفتارهای نامطلوب را به صورت خنده‌دار بیان می‌کند که درون مایه‌ی اجتماعی و انتقادی دارد و مورد پسند یک جامعه‌ی سالم نیست. هدف طنز، بزرگ کردن یک مسئله‌ی اجتماعی است که توجه خواننده را بدان جلب کند.

عطار در عصر و محیطی که بیان منطبق به طور مستقیم برای فهم مسایل دینی و اخلاقی در بین مردم موثر نیست، ضمن تعالیم عرفانی و اخلاقی با زبانی ساده و گیرا با تمثیل به

انسان می‌آموزد که باید از امور دنیوی دور شد و به مادیات اعتنائی نکرد چرا که انسان دارای روح بزرگ و الهی است و باید در همه ی موارد فقط خدا را دید نه خود را، که جاودانگی، در رسیدن به مقام قرب الهی است.

مردی که نه تنها مردم جامعه را راهنمایی می‌کند بلکه حاکمان جامعه را نیز از نظر نقادانه خود پنهان نمی‌کند و کارهای حاکم جامعه را نیز جسورانه نقد و ارزیابی می‌کند. در حقیقت عطار با این انتقادات می‌خواهد ارزشهای جامعه را به مردم و بزرگان بشناساند و در ماندگاری آن تلاش کند. و نسل‌های آینده را با آوردن آداب و رسوم و فرهنگ عصر خود آشنا کند. و این یکی از مهم‌ترین روشها، در شناختن عصر عطار در بازتاب آداب و رسوم و شخصیت‌های آثارش است که ما را در درک بهتر اشعار می‌تواند یاری دهد.

یکی دیگر از شگردهای عطار برای بیان سخنانش استفاده از حیوانات و پرندگان به عنوان شخصیت‌های داستان است که هر کدام نماد شخصیت‌های مختلف هستند، نماد و سمبل به شمار می‌آیند که با استفاده از داستان‌های حیوانات حکایت‌های خود را از زبان آنها بیان می‌کند و از طریق آنها بر دستگاه‌های حکومت و صاحبان زر و مقام و ریاکاران به مبارزه می‌پردازد که نمونه ی بارز آن را، اولین اثر برجسته عطار، «منطق‌الطیر» در قالب داستانهای پرندگان می‌توان نام برد.

در اشعار عطار، بیشتر با کلماتی روبه رو می‌شویم که حاصل دوران سخت تاریخی است. کلمه های «درد»، «رنج»، «فقر»، «گرسنگی»، «نان» و ... که برای فهم بهتر شعر عطار به ما کمک می‌کنند تا شعر عطار را بهتر درک کنیم و از اوضاع اجتماعی عصر او بازتاب می‌دهد. کلمه‌ی «درد» در مصیبت‌نامه، به تنهایی بیش از یکصد بار تکرار شده است و درباره مصادیق درد مانند سوز، غم، مصیبت، زاری، ناله، و... می‌توان ادعا کرد که در اغلب ابیات مصیبت‌نامه این مفاهیم تکرار شده اند. درد سر منشأ حقیقت جویی و اولین نشانه‌ی حرکت به سوی کمال است. درد در اصطلاح عرفان «بلا و مصیبت بود که از بعد دوری از حق ناشی می‌شود.» (فرهنگ اصطلاحات سجادی ۶۲)

مثنوی مصیبت‌نامه سفری درونی و روحانی است که در نهایت آدمی متوجه ارزش و عظمت خود می‌شود که تمام حقایق در درون خود اوست و برای درک و کسب معرفت به درون خود باید سفر کرد. عطار، در چهل مقاله ی مصیبت‌نامه، که به منزله‌ی چهل روز اعتکاف است این مراحل را طی می‌کند البته قهرمانان داستان همان «سالک فکرت» است که

در نهایت می‌فهمد برای درک و کسب معرفت به درون خود باید سفر کرد و این درون پاک، همان حقیقت است. با مطالعه و فهم و درک بهتر شعر عطار، او را نوعی طیب روح و درون نیز، می‌توان دانست. و نتیجه این طبابت دعوت به عشق الهی و طلب و رسیدن به کمال است. در حقیقت عطار هم طیب جسم و هم طیب روح است.

سراسر آثار عطار، پر از ظرایف و لطایف عرفانی است که با ذکر حکایات شیرین و مطالب ساده برای همه قابل فهم می‌باشد. عطار ارزش آدمی را در انسانیت او می‌داند، انسانی که در همه حال به یاد خدا باشد و به خلق خدا خدمت کند.

با توجه به اوضاع نابسامانی اجتماعی عطار، وی را می‌توان به عنوان فرشته نجاتی برای هویت ملی و فرهنگ ایران به شمار آورد. چرا که وجود جنگها و آشوبهای حاصل از قوم غز و مغول و نابسامانی‌های فرهنگی در جامعه ایرانی، خود دلیلی محکم برای نابودی فرهنگ و هویت ما ایرانیان می‌توانست باشد ولی بازمانده آثار عطار و رشد و گسترش روز به روز آن، ما را از این بحران نجات داد. نقدهای اجتماعی عطار در مصیبت‌نامه تأثیر زیادی در بیداری جامعه داشته است از طرفی این اعتراض‌ها، گوشزدی برای حاکمان جامعه بود تا مواظب رفتارهای خود در جامعه باشند.

منابع

۱. اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۷۳، تجلی و روایت در شهر عطار نیشابور، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
۲. اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۸۷، قدرت ستیزی عارفانه عطار نیشابوری، شماره ۵۷، صفحه ۳۱-۲۴.
۳. بادکوبه‌ای، مصطفی، ۱۳۸۶، زندگی عطار، تهران، انتشارات شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
۴. ترابی، علی اکبر، ۱۳۸۳، جامعه شناسی، تهران، انتشارات فروزش
۵. حکیمی، محمود، ۱۳۸۰، در مدرسه پیرنیشاپور، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول.
۶. جان پرور، یوسف، ۱۳۹۱، نقد اجتماعی و سیاسی در مثنوی‌های عطار، شماره ۱۰۳، صفحه ۳۵، ۳۲.
۷. ریتر، هلموت، ۱۳۸۸ دریای جان، ترجمه عباس زریاب خوی و مهر آفاق با بیوری، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ سوم، جلد ۱، ۲
۸. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، ۱۳۸۹، نقد ادبی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم
۹. _____، _____، ۱۳۹۱، صدای بال سیمرغ، تهران، انتشارات سخن، چاپ ششم
۱۰. ستوده، هدایت ...، ۱۳۷۸، جامعه شناسی ادبیات، تهران، تهران، آوای نور.

۱۱. سجادی، جعفر، (۱۳۶۲)، فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، چاپ سوم، تهران: چاپ کتابخانه طهوری.
۱۲. سلیم، غلامرضا، ۱۳۷۷، جامعه شناسی ادبیات، تهران، انتشارات توس چاپ اول
۱۳. شجیعی، پوران، ۱۳۷۸، مسافر سرگشته، تهران، انتشارات سیمای دانش، چاپ اول.
۱۴. _____، _____، ۱۳۷۳، جهان بینی عطار، بی‌جا، انتشارات ویرایش، چاپ اول
۱۵. صارمی، سهیلا، ۱۳۸۲، سیمای جامعه در آثار عطار، تهران، انتشارات علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
۱۶. مکارمی‌نیا، علی، ۱۳۹۱، روی بام زمان، اردبیل، نشر مکارمی، چاپ اول
۱۷. عطار محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۸، مصیبت‌نامه، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران انتشارات سخن، چاپ پنجم.
۱۸. فزوزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۸ شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول
۱۹. فیضی، کریم، ۱۳۸۸، شفیعی کدکنی و هزاران سال انسان، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول
۲۰. _____، _____، ۱۳۸۷، سرشت و سرنوشت، تهران انتشارات اطلاعات.
۲۱. مجموعه مقالات کنگره جهانی عطار، ۱۳۷۴، سایه در خورشید، به اهتمام: دبیرخانه کنگره جهانی عطار، تهران، انتشارات آیات، چاپ اول.

References

1. Ashraf-zade, Reza. 1994: Expression and Narrative in the City of Attar Nishapuri. Tehran: Asatir publications, first edition.
2. Ashraf - zade, Reza. 2008: Mystic Anti-power of Attar Nishapuri, No. 57, PP. 24-31.
3. Badkubei, Mustafa. 2007: A Life of Attar. Tehran: The Development of Iran's Book Publications.
4. Torabi, Ali - akbar. 2004: Sociology. Tehran: Foruzesh Publications.
5. Hakimi, Mahmoud. 2001: In the School of the Elder of the Nishapur. Tehran: Ghalam Publications, First Edition.
6. Janparvar, yusef. 2002: Political and Social Criticism in Attar's Masnavis, No. 101, PP. 32-35.

7. Ritter, Hellmut. 2009: *The Ocean of the Soul*, Translated by Abbas Zaryab Khoyi & Mehrafag Baybordi. Tehran: Alhoda International Publications, Third Edition, First & Second Volume.
8. Zarrinkoob, Abdolhosein. 1994, 2010: *Literary Criticism*. Tehran: Amirkabir Publications, Ninth Edition.
9. Zarrinkoob, Abdolhosein. 2012: *The Sound of Seemorgh Wings*. Tehran: Sukhan Publications, Sixth Edition.
10. Sotudeh, Hedayatollah. 1999: *Sociology of Literature*. Tehran: Avaye Noor Publications.
11. Safari, Jafar. 1983: *Mystical Vocabulary and Idioms*. Tehran: Tahuri Publications. Third Edition.
12. Salim, Gholamreza. 1998: *Sociology of Literature*. Tehran: Toos Publications, First Edition.
13. Shajie, Pooran. 1999: *Bewildered Passenger*. Tehran: Simaye Danesh Publications, First Edition.
14. Shajie, Pooran. 1994: *Attar's Worldview*. Virayesh Publications, First Edition.
15. Saremi, Soheila. 2003: *The Visage of Society in Attar's Work*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies Publications, First Edition.
16. Makareminia, Ali. 2012: *On the Roof of Time*. Ardabil: Makaremi Publications, First Edition.
17. Attar, Mohammad ibne Ebrahim. 2009: *Musibat Nama, Introduction and Correction* by Shafii Kadkani, Mohammad Reza. Tehran: Sukhan Publications, Fifth Edition.
18. Foruzanfar, Badiolzaman. 2009: *The Biography, Criticism and Analysis of Attar's Work*. Tehran: Zavvar Publications, First Edition.
19. Feizi, Karim. 2009: *Shafii Kadkani and Many Years Human*. Tehran: Ettelaat Publications, First Edition.
20. Feizi, Karim. 2008: *Nature and Destiny*. Tehran: Ettelaat Publications.
21. *Researches of Attar's Universal Congress*. 1995: *Shade in Sun, with the Efforts of Secretariat of Attar's Universal Congress*. Tehran: Ayat Publications, First Edition.

